[redacted] (آبی) ملام

[redacted] (سبز) دام‌دار

— معنای خاص

✓ چند معنایی

اهمیت املایی

# واژه‌نامه

# واژه‌نامه

## ستایش: لطف خدا

**ادبار:** بدبختی، سیه‌روزی؛ متضادّ اقبال

**اقبال:** خوشبختی، سعادت

**توفیق:** آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیّا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن ← سازگار شدن X

**تیره‌رایی:** بداندیشی، گمراهی تیره‌رای: بداندیش، گمراه

**چاشنی‌بخش:** آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می‌شود.

**حلاوت:** شیرینی

**نژند:** خوار و زبون

## درس اوّل: نیکی گنج حکمت: همّت

**جیب:** گریبان، یقه

**چنگ:** نوعی ساز که سرِ آن خمیده است و تارها دارد. میانه X

**حمیّت:** غیرت، جوانمردی، مردانگی

**دَغَل:** ناراست، حیله‌گر

**دون‌همّت:** کوتاه همّت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

**زَنخدان:** چانه

**شُغال:** جانورِ پستانداری است از تیرهٔ سگان که جزو رستهٔ گوشتخواران است.

**شَل:** دست و پای از کار افتاده

**شوریده‌رنگ:** آشفته‌حال

**غیب:** پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.

**فروماندن:** متحیّر شدن

**قُوت:** رزق روزانه، خوراک، غذا قوّت: نیرو، توانایی

## درس دوم: قاضی بُست شعرخوانی: زاغ و کبک

**اطبّا:** جمعِ طبیب، پزشکان

**افگار:** مجروح، خسته نگرها X

**ایزد:** خدا، آفریدگار

**برنشستن:** سوار شدن

**بی‌شبهت:** بی تردید، بی شک

**توقیع:** مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه؛ توقیع کردن: مُهرزدن یا امضا کردن

**چاشتگاه:** هنگام چاشت، نزدیک ظهر

**حَشَم:** خدمتکاران خدمتکار X

**خُطوات:** جمعِ خُطوه، گام‌ها، قدم‌ها گام، قدم

**خیرخیر:** سریع، آسان

**خیلتاش:** هریک از سپاهیانی که از یک دسته باشند سپاه X

**دربایست:** نیاز، ضرورت

**دُرُست:** تندرست، سالم

**دوال:** چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره

**راغ:** دامنهٔ سبز کوه، صحرا

**رُقعت:** رقعه، نامهٔ کوتاه، یادداشت

**روضه:** باغ، گلزار

**زایل شدن:** نابود شدن، برطرف شدن



SanjeshCloud
www.SanjeshCloud.ir

**زرِ پاره:** قراضه و خُردهٔ زر، زرِ سکّه شده

**سبحان الله:** پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادلِ «شگفتا»)

**سِتَدن:** ستاندن، دریافت کردن

**سرسام:** تورّم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است. هذیان ✗

**سور:** جشن صور: تصاویر

**شبگیر:** سحرگاه، پیش از صبح

**شراع:** سایه‌بان، خیمه ربطی به احکام دین ندارد!

**صَعب:** دشوار، سخت

**صِلَت:** انعام، جایزه، پاداش

**ضَیعَت:** زمین زراعتی؛ ضَیعَتک: زمین زراعتی کوچک

**عارضه:** حادثه، بیماری

**علّت:** بیماری

**عزَّ و جَل:** عزیز است و بزرگ و ارجمند

**عِقد:** گردن‌بند

**غرامت‌زده:** تاوان‌زده، پشیمان ضرر کرده ✗

**غَزو:** جنگ کردن با کافران

**فارغ شدن:** آسوده شدن از کار

**فراخ تر:** آسوده‌تر، راحت‌تر

**فراغ:** آسایش، آسودگی فراق: دوری

**فرودِ سرای:** اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران ← ن!

**فیروزه‌فام:** به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ فام: برای رنگ به کار می‌رود.

**قضا:** تقدیر، سرنوشت غزا: جنگ

**کافی:** باکفایت، لایق، کارآمد

**کران:** ساحل، کنار، طرف، جانب

**کراهیّت:** ناپسندی

**کوشک:** ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ

**گداختن:** ذوب کردن

**گسیل کردن:** فرستادن، روانه کردن

**لَختی:** اندکی

**لِله دَرُّکُما:** خدا به شما برکت و نیکی دهد

**مبشّر:** نویددهنده، مژده‌رسان

**متقارب:** نزدیک به‌هم، در کنار هم ← نزدیک‌شونده ✗

**محجوب:** پنهان، مستور، پوشیده

**مخنقه:** گردن‌بند

**مَرغزار:** سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.

**مطرب:** آوازخوان، نوازنده

**مقرون:** پیوسته، همراه به صرفه ✗

**مهمّات:** کارهای مهم و خطیر

**مؤکّد:** تأکیدشده، استوار؛ مؤکّد گشتن: سندیت یافتن، تأکید شدن

**ناو:** کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی

**ندیم:** همنشین، همدم خدمتکار ✗ پشیمان ✗

**نُکت:** نکته‌ها

**نماز پیشین:** نماز ظهر

**وَبال:** سختی و عذاب، گناه

**وزر:** گناه

**همایون:** خجسته، مبارک، فرخنده

**یوز:** یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند.

**درس سوم: در امواج سند**

**گنج حکمت: چو سرو باش**

**افسر:** تاج و کلاه پادشاهان

**باره:** اسب

**برومند:** بارآور، میوه‌دار

**خرگه:** خرگاه، خیمه به‌ویژه خیمهٔ بزرگ

**دمار از کسی کشیدن:** دمار از کسی برآوردن؛ کنایه از نابود کردن کسی

**سیماب‌گون:** به رنگ جیوه، جیوه‌ای؛ سیماب: جیوه

**گِران:** سنگین، عظیم

## درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## درس پنجم: آغازگری تنها
## روان خوانی: تا غزل بعد ...

**اذن:** اجازه، رُخصت

**اعطا:** واگذاری، بخشش، عطا کردن

**افراط:** از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابلِ تفریط

**التهاب:** شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب

**بَختک:** موجود خیالی یا سیاهی‌ای که روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس

**تحت الحمایگی:** تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به‌موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی دربارهٔ یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است.

**تفریط:** کوتاهی کردن در کاری

**توازن:** تعادل، برابری

**جنون:** شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

**چنبره زدن:** چنبر زدن، حلقه زدن، به‌صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن

**خصال:** جمعِ خصلت، خوی‌ها ، خواه نیک باشد یا بد

**دارالسّلطنه:** پایتخت؛ در دورهٔ صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.

**درایت:** آگاهی، دانش، بینش

**زبونی:** فرومایگی، درماندگی

**زنبورک:** نوعی توپ جنگی کوچک دارای دوچرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.

**شایق:** آرزومند، مشتاق

**صفیر:** صدای بلند و تیز

**طاقت فرسا:** توان‌فرسا، سخت و تحمّل‌ناپذیر

**غیرت:** حمیّت، تعصّب

**کورسو:** نور اندک، روشنایی کم

**معبد:** پرستشگاه، محلّ عبادت

**مقرّر:** معلوم، تعیین‌شده

**موعد:** هنگام، زمان

**موزون:** هماهنگ، خوش‌نوا

**نهیب:** فریاد بلند، به‌ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن

**وجد:** سرور، شادمانی و خوشی؛ به‌وجد آوردن: خوشحال کردن

**ولایات:** جمعِ ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت‌نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی

## درس ششم: پروردهٔ عشق
## گنج حکمت: مردان واقعی

**پرورده:** پرورش یافته
**جمله:** همه، سراسر
**جهانگیر:** گیرندهٔ عالم، فتح کنندهٔ دنیا
**جهد:** کوشش، تلاش، سعی
**چاره گری:** تدبیر، مصلحت اندیشی
**خَنیده:** مشهور، معروف، نامدار؛ خنیده نام‌ترگشتن: مشهورتر شدن، پرآوازه‌تر گردیدن
**خویشان:** جمع خویش، اقوام
**رایت:** بیرق، پرچم، دِرَفش
**سرشت:** فطرت، آفرینش، طبع
**غایت:** پایان، فرجام، نهایت
**گزاف کاری:** زیاده‌روی، بیهوده کاری
**مَحمِل:** کجاوه که بر شتر بندند، مهد
**موسم:** زمان، هنگام

## درس هفتم: باران محبّت
## شعرخوانی: آفتاب حُسن

**استحقاق:** سزاواری، شایستگی
**اصناف:** جمعِ صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها
**اِعزاز:** بزرگداشت، گرامیداشت
**الوهیّت:** خدایی، خداوندی
**بُعد:** دوری، فاصله
**تعبیه کردن:** قرار دادن، جاسازی کردن
**تلبیس:** حقیقت را پنهان کردن، حیله و مکر به کار بردن، نیرنگ‌سازی
**جلّت:** بزرگ است؛ حضرت جلّت: خداوند، باری‌تعالی
**حضرت:** آستانه، پیشگاه، درگاه

**خزاین:** جمعِ خزانه، گنجینه‌ها
**خلیفت:** خلیفه، جانشین
**رأفت:** مهربانی ، شفقت
**ربوبیّت:** الوهیّت و خدایی، پروردگاری
**رغبت:** میل و اراده، خواست
**سست‌عناصر:** بی‌اراده، بی‌غیرت
**طوع:** فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری
**عنایت:** توجّه، لطف، احسان
**غَنا:** بی‌نیازی، توانگری
**قبضه:** یک مشت از هر چیزی
**قرب:** نزدیک شدن، هم جواری
**کبریایی:** منسوب به کبریا؛ حضرت کبریایی: خداوندتعالی
**متلألئ:** درخشان، تابان
**مذلت:** فرومایگی، خواری، مقابل عزّت
**مُشتبِه:** اشتباه‌کننده، دچار اشتباه؛ مشتبِه‌شدن: به اشتباه افتادن
**مشعشع:** درخشان، تابان
**مقرّب:** آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است.
**ملکوت:** عالم غیب، جهان بالا
**نفایس:** جمعِ نفیسه، چیزهای نفیس و گران‌بها
**وسائط:** جمعِ وسیطه با واسطه، آنچه به مَدَد یا از طریق آن به مقصود می‌رسند.
**هیئت:** شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم

## درس هشتم: در کوی عاشقان
## گنج حکمت: چنان باش ...

**تشییع:** همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان
**خوش‌لقا:** زیبارو، خوش‌سیما
**رضوان:** بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است.

**زهد:** پارسایی، پرهیزگاری

**شبگرد:** شبرو

**شریعت:** شرع، آیین، راه دین، مقابلِ طریقت

**صنم:** بُت، معشوق زیبارو (مجازاً)

**عازم:** رهسپار، راهی

**قَدَّسَ الله روحه العَزیز:** خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند.

**متّفق:** همسو، هم‌عقیده، موافق

**محضر:** محلّ حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود.

**مرشد:** آن که مراحل سیر و سلوک را پشت‌سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ مُراد، پیر، مقابلِ مُرید و سالک

مرشد، مراد، پیر ≠ مرید، سالک

**مَلَک:** فرشته

مَلَک: پادشاه، خداوند  مُلک: سرزمین

**مناسک:** جمعِ مَنسِک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی

**وعظ:** اندرز، پند دادن

## درس نهم: ذوق لطیف

### روان‌خوانی: میثاق دوستی

**آغوز:** اوّلین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد و سرشار از موادّ مقوّی است.

**آماس:** وَرَم، تَورّم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورّم شدن

**استسقا:** نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

**انعطاف:** نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن

**بالبداهه:** بدون اندیشهٔ قبلی

**بذله‌گو:** شوخ، لطیفه پرداز

**به نقد:** درحال حاضر، در وضعیت موردنظر

**پالیز:** باغ، جالیز

**تحفه:** ارمغان، هدیه

**تمکّن:** توانگری، ثروت

**تهنیت:** شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک

**چابک:** تند و فرز

**دستخوش:** آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطرهٔ آن است؛ بازیچه

**سبک‌سری:** سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی  مست بودن X

**شاب:** بُرنا، جوان

**شائبه:** به شک اندازنده دربارهٔ وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛ بی‌شائبه: بدون آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص

**شعرِ تمثیلی:** شعر نمادین و آمیخته به مَثَل و داستان

**صَباحت:** زیبایی، جمال

**عندلیب:** بلبل، هزاردستان

**فرخنده:** مبارک، خجسته

**فرط:** بسیاری

**گیوه:** نوعی کفش با رویه‌ای دست باف

**لطایف:** جمعِ لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف، دقایق؛ سخنان نرم و دلپذیر

**لفاف:** پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.  چیزی بر آن پیچند

**متعصّب:** غیرتمند

**مسرّت:** شادی، خوشی

**مسرور:** شادمان، خشنود

**مشیّت:** اراده، خواست

**میثاق:** عهد و پیمان

**نکبت‌بار:** شوم و ایجادکنندهٔ بدبختی و خواری

**نَمَد:** پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کُرک به دست می‌آید و از آن به‌عنوان فرش استفاده می‌کنند یا کلاه و بالاپوش می‌سازند؛ بالاپوشِ نمدی

## درس دهم: بانگ جرس
## گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن

**بار:** اجازه، رخصت؛ بارِ عام: پذیراییِ عمومی، شرفیابی همگانی؛ مقابل بارِ خاص (پذیرایی خصوصی)
**باره:** اسب
**برگ:** توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه
**تابناک:** درخشان، نورانی
**جرس:** زنگ
**جولان:** تاخت و تاز
**چاووش:** آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند.
**خاره:** سنگ خارا، سنگ
**راهوار:** اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش راه
**رحیل:** از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن
**رَشحه:** قطره، چکّه
**رُفت:** رُفتن، زدودن
**رکاب:** حلقه‌ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می‌شود و سوار پا در آن می گذارد.
**سترگ:** بزرگ، عظیم
**عَلَم:** پرچم
**فرض:** واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهدهٔ کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری
**کران:** طرف، جهت، کنار
**کلاف:** نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک
**محوطه:** پهنه، میدانگاه، صحن
**مَشک:** انبان، خیک، کیسه‌ای از پوست گوسفند
**نیلی:** به رنگ نیل، کبود
**وادی:** سرزمین
**ولی:** دارندهٔ بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر ﷺ، دوست
**همپا:** همراه، هم‌قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می‌دهند.

## درس یازدهم: یاران عاشق
## شعرخوانی: صبح بی تو

**آدینه:** روز جمعه، آخرین روز هفته
**انکار:** باور نکردن، نپذیرفتن، نفی کردن
**بیعت:** پیمان، عهد، پیمان بستن برای فرمان‌برداری و اطاعت از کسی
**چنبر:** حلقه و هر چیز حلقه مانند، کمند، قلّاده
**رَستن:** رهاشدن، نجات یافتن
**روحانی:** منسوب به روح، معنوی، ملکوتی
**سیمینه:** منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا نقره
**مدار:** مسیری معمولاً دایره‌ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می‌چرخد؛ مسیر
**مرهم:** هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش
**مُنکِر:** انکار کننده، ناباور

## درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه
## گنج حکمت: کاردانی

**آوری:** بی گمان، بی تردید، به‌طور قطع
**اژدهاپیکر:** در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها
**اساطیر:** جمعِ اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

**الحاح:** اصرار، پافشاری کردن

**بازارگاه:** جای خرید و فروش، بازار؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.

**پایمردان دیو:** دستیاران حکومت، توجیه‌کنندگانِ حکومت بیداد

**پشتِ پای:** روی پا، سینهٔ پا

**تَرگ:** کلاه‌خود

**تفرّج:** گشت‌وگذار، تماشا، سیر و گردش

**خجسته:** فرخنده، مبارک

**خوالیگر:** آشپز

**درفش:** پرچم، بیرق، عَلَم

**درفش کاویان:** درفش ملّی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)

**دژم:** خشمگین

**زخمِ درای:** ضربهٔ پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.

**سپَردن:** پای‌مال کردن و زیر پا گذاشتن

**سپهبَد:** فرمانده و سردار سپاه

**سَبُک:** سریع، شتابان

**سروش:** فرشتهٔ پیام‌آور، فرشته

**شمار گرفتن:** حساب پس دادن اندازه گرفتن ✗

**غو:** فریاد، بانگ و خروش، غریو

**فایق:** دارای برتری، مسلّط، چیره

**فریاد خواندن:** فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

**گُرز گاوسر:** گرزی که سر آن شبیه سرِ گاو بوده است.

**گیهان خدیو:** خدای جهان (گیهان: کیهان، جهان، گیتی)

**لاف:** سخنان بی‌پایه و اساس، دعوی باطل، ادّعا؛ لاف‌زدن: خودستایی کردن، ادّعای باطل کردن

**مجرّد:** صِرف، تنها

**محضر:** استشهادنامه، متنی که ضحّاک برای تبرئهٔ خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

**موبد:** روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا

**نفیر:** صدای بلند، فریاد ناله ✗

**هنر:** فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

**یکایک:** ناگهان

## درس سیزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## درس چهاردهم: حملهٔ حیدری
## شعرخوانی: وطن

**آوردگاه:** میدان جنگ، نبردگاه

**اَبرَش:** اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ به رنگ (به‌ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است.

**امتناع:** سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی، خودداری کردن

**برافراختن:** برافراشتن، بلند کردن برافروختن ✗

**پور:** فرزند مذکّر، پسر

**تپیدن:** بی قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس

**حبیب:** دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

**حرب:** جنگ و نزاع

**خدو:** آب دهان، بزاق  خدیو: خدا

**دستوری:** رخصت، اجازه دادن؛ دستوری خواستن: اجازه خواستن

**رزمگه:** مخفّف رزمگاه، میدان جنگ

**ژَنده:** بزرگ، عظیم؛ ژنده فیل: فیل بزرگ

**ژیان:** خشمناک، خشمگین

**سهم:** ترس

**سهمگین:** هراس‌انگیز، ترس‌آور

**ضرب:** زدن، کوفتن

**غزا:** پیکار، جنگ  قضا : سرنوشت

**غضنفر:** شیر

**قبا:** نوعی جامهٔ جلوباز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می‌شود.

**کیش:** آیین، دین، مذهب

**کیمیا:** مادّه‌ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می‌کند.

**منزّه:** پاک و بی‌عیب

**هژبر:** شیر ← حژبر X

## درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار
## گنج حکمت: مهمان ناخوانده

**اختلاف:** رفت‌وآمد

**استخلاص:** رهایی جُستن، رهایی دادن

**اعتذار:** عذرخواهی، پوزش‌خواهی

**التفات:** توجّه

**اِمام:** راهنما، پیشوا

**اولی‌تر:** شایسته‌تر، سزاوارتر

**اهمال:** کوتاهی، سهل‌انگاری کردن  اِعمال: به‌کار بستن  اِهمال: سهل کردن یاری کردن

**براثر:** به دنبال؛ اثر: ردّپا

**تخلّص:** رهایی

**تعاون:** یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

**تکفّل:** عهده دار شدن  تکلف X

**تگ:** دویدن

**تیمار:** مواظبت، مراقبت؛ تیمار داشتن: مراقبت کردن

**ثِقَت:** اطمینان، خاطر جمعی

**جال:** دام و تور

**حَبّه:** دانه

**خایب:** ناامید، بی‌بهره

**دَها:** زیرکی، هوشمندی

**راه تافتن:** راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

**رخصت:** اجازه، اذن دادن

**ریاحین:** جمعِ ریحان، گیاهان خوشبو

**زُمرّد:** سنگ قیمتی به رنگ سبز

**زهاب:** آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ جای تراویدن آب در چشمه و مانند آن؛ مجازاً اشک

**ستیزه‌روی:** گستاخ و پُررو  جنگاور X

**سَر:** رئیس

**سیادت:** سروری، بزرگی

**شکاری:** منسوب به شکار؛ صید، نخجیر

**صافی:** پاک، بی‌غش، خالص  پاک بودن X

**صواب:** صلاح و درست  ثواب: پاداش کار نیک

**طاعن:** سرزنشگر، عیب جو  صلاح: خیر و خوب

**عقده:** گره  سلاح: ابزار جنگ

**قفا:** پشت گردن؛ دنبال و پی

**گُرازان:** درحال گرازیدن و به ناز و تکبّر راه رفتن، خرامان

**گَشن:** انبوه، پُرشاخ‌وبرگ

**مُتَصَیَّد:** شکارگاه

**متواتر:** پی‌درپی، پیاپی

**مجادله:** جدال و ستیزه

**مطاوعت:** فرمان‌بری

**مطلق:** رهاشده، آزاد

**مُطَوَّقه:** طوق‌دار

**مظاهرت:** یاری کردن، پشتیبانی

**معونت:** یاری، کمک

**ملالت:** آزردگی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی جسمی و روحی

**ملامت:** سرزنش

**ملول:** سست و ناتوان، آزرده

**مناصحت:** اندرز دادن؛ راستی و صداقت نسبت به همدیگر

**منقطع:** بریده، قطع‌شده

**مواجب:** جمعِ موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

**مواضع:** جمعِ موضع، جای‌ها

**موافق:** همراه، هم‌فکر

**موالات:** با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری

**مودّت:** دوستی، محبّت، دوستی گرفتن؛ ارباب مودّت: دوستان

**ناحیت:** ناحیه، سرزمین

**نَزِه:** باصفا، خوش آب وهوا، خرّم

**همگنان:** همگان، همه

**ورطه:** مهلکه، خطر و دشواری

**وقیعت:** بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

## درس شانزدهم: قصّهٔ عینکم

## روان‌خوانی: دیدار

**ابلاغ:** رساندن نامه یا پیام به کسی

**ارک:** قلعه، دژ

**برّ و برّ:** با دقّت، خیره‌خیره

**بور شدن:** شرمنده شدن، خجلت‌زده شدن؛ بور: سرخ

**تأثّر:** اثرپذیری، اندوه

**تعلیمی:** عصای سبکی که به‌دست گیرند.

**تلمّذ:** شاگردی کردن، آموختن

**چُرتکه:** واژهٔ روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبهٔ جمع و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهارچوبی قرار دارد. در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهرهٔ متحرّک که نمایندهٔ یک تا ده است، جای دارد.

**چلّه:** زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن، تیر پرتاب می‌شود.

**رفعت:** اوج، بلندی، والایی

**سو:** دید، توان بینایی

**شماتت:** سرکوفت، سرزنش، ملامت

**شوربا:** آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.

**صورتک:** چهره‌ای مصنوعی که چهرهٔ اصلی را می‌پوشاند و در آن سوراخ هایی برای چشم و دهان تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در حوزهٔ هنرهای تجسمی، صورتک را در برابر «ماسک» به تصویب رسانده است)

**عیار:** خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛ تمام عیار: کامل و بی‌نقصان، پاک، خالص

**فرام:** فریم(frame)، قاب عینک

**فرنگی‌مآب:** کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند، متجدّد

**فرنگی‌مآبی:** به شیوهٔ فرنگی‌ها و اروپایی‌ها، (مآب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است، امّا در اینجا معنای شباهت را می‌رساند.)

**قدّاره:** جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قدّاره‌کش: کسی که با توسّل به زور، به مقاصد خود می‌رسد.

**قُلا:** کمین؛ قُلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بودن

**قوّال:** در اینجا مقصود بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی است.

**کذا:** آن چنانی، چنان

**کلون:** قفل چوبی که پشت در نصب می‌کنند و در را با آن می‌بندند.

**کمیسیون:** واژهٔ فرانسوی؛ هیئتی که وظیفهٔ بررسی و مطالعه دربارهٔ موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه

(مجازاً)؛ کمیسیون کردن: تشکیل جلسه دادن

**متجدّدانه:** نوگرایانه، روشنفکرانه

**محقّر:** کوچک، حقیر

**مخاطره:** خطر، خود را در خطر انداختن

**مسامحه:** آسان گرفتن، ساده انگاری

**مسحور:** مفتون، شیفته، مجذوب

**مشروعیّت:** منطبق بودن رویه‌های قانون‌گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور

**مُضحک:** خنده‌آور، مسخره آمیز

**مغتنم:** با ارزش، غنیمت شمرده؛ مغتنم شمردن: غنیمت شمردن

**مُهملی:** بی کارگی و تنبلی

**موقر:** با وقار، متین

**مهیب:** سهمگین، ترس‌آور

**نخ قند:** نوعی نخ که از الیاف کَنَف ساخته می‌شود.

**هفت صندوقی:** دستهٔ هفت صندوقی، گروه‌های نمایشی دوره‌گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روحوضی، اسباب سرگرمی و خندهٔ مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهاده‌اند. پرجاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هریک از بازیگران گروه «قوّال» یا «قوّالک» می‌گفته‌اند.

**یُغور:** درشت و بدقواره

## درس هفدهم: خاموشی دریا
## گنج حکمت: تجسّم عشق

**برزیگر:** برزگر، دهقان، کشاورز

**چراغدان:** جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

## درس هجدهم: خوان عدل
## روان خوانی: آذرباد

**بَر:** خشکی، بیابان

**خوان:** سفره یا طَبَقی که در آن، غذا می‌گذاشتند.

**رَستن:** نجات یافتن، رها شدن

**ریشخند:** تمسخر

**شَعَف:** خوشی، شادمانی

**مبدّل:** دگرگون، تغییرداده شده

**مطلق:** بی‌شرط و قید

**معتبر:** محترم، ارزشمند

**مُفرِح:** شادی‌بخش، نشاط‌آور

**مقیَّد:** گرفتار، بسته، در قید شده

**مُمد:** مددکننده، یاری‌دهنده

**هلهله:** سروصدای همراه با شادی و شور و شوق، خروش

## نیایش: الهی

**چالاک:** چابک، تند و فرز

**حشر:** رستاخیز، قیامت

**عصیان:** نافرمانی، گناه و معصیت

**هول:** ترس، هراس